

فکست با شیخ ابو العباس اضا فاد و گفت ما از آنچه تو فرمودی عاقل بودیم و هم  
 زود متوجان می آورد که بگو از احوال من پادشاه تلمسان بوده است نام وی یحیی بن یحیی  
 و در میان وی شیخ بود که وی را ابو عبد الله تونسی گفته اند آن خلق منقطع گشته بود  
 و در بیرون تلمسان در موضعی عبادت مشغول می بود و در آنجا آن موضع تلمسان  
 می رفته یعنی یحیی بن یحیی و چشم خود در راه بوی سبزه می زد که گفته اند که این  
 تونسی است سراسر با آن کشید و بی سلاسه کرده و جامه های فاخر درین داشته پس  
 که ایها الشیخ باین جامه که من پوشیده ام را از دهانت شیخ بخندیده است شیخ گفت  
 چرا می خندی گفت از نادانی و بی عقلی تو بحال می آید که در سرداری افتاده باشی  
 و سیر خود و عترت با پای و می زنجار است و خون آلوده چون و زرا بول آید بای خود بر باد  
 که تا که هان بول در شاه بوی رسد شکر تو از چرا پر بر آید و مظالم را در در کردن  
 تو بسیار است و تو از آن می خیزی که نماز درین جامه راه است یا نمی گوی که بیت و اند  
 اسب فرود آمد و ترک سلطنت کرد و ملازم شیخ شد چون سه روز پیش شیخ بود شیخ  
 را بسیار آزرده و گفت آیا موهمانی نماه شد بر خیز و هیله کنش و می فروش و بسیار  
 بستند و هیله بر سر خود می نهاد و بیاد می آورد و سر در و میله ها را سلطنت با آن  
 حالی دادند و می که بستند و هیله را می فروخت و مقدار قوت خود می گفت و با او  
 ضایع کرد و همیشه در شهر خود بود تا در گذشت وقتی کسی از شیخ التماس دعا کرد  
 گفت التماس دعا از یحیی کنی که می از پادشاهان پادشاهان آمده و شاید که آنرا

شوی

شوی زهد بنیامدی شیخ رکن الدین علاء الدوله بنیامدی که از حضرت شیخ زهد  
 بنیامدی از نجاشی اختلف نموده است چنانکه در خطاب بوی نوشته که ایها الصالحین  
 یا ایها المقرب و ایها المولی و این جمله را خط و می رسد که از فوجات موعود است  
 اما و نیز در این معنی که حضرت یحیی را وجود مطلق گفته است خطبه بلکه نگویید  
 و بعضی از اهالی عصر که بخشان هزد و شیخ را تسبیح کرده بود و بهر دو اعتقاد نام  
 داشت در بعضی از دو سیاه خود نوشته است که در حقیقت توحید میان ایشان خلاف  
 نیست و گفته شیخ رکن الدین علاء الدوله شیخ را راجع بان معنیست که وی از کلام  
 شیخ فهم کرده نه بان معنی که مراد شیخ است زیرا که وجود را سه اعتبار است یکی اعتبار  
 وی بشرط شیخ که وجود مقیلاست و بی بشرط لا شیخ که وجود عامست و بی بشرط  
 که وجود مطلق است آنکه شیخ رضای الله عنه ذات حق را وجود مطلق گفته معنی  
 و شیخ رکن الدین علاء الدوله آنرا وجود عام حمل کرده و در ذریع و آنجا مبالغه نموده و  
 آنکه خود باطلاتی وجود ذات معنی خیرا شارت کرده است چنانچه در بعضی رسائل  
 فرموده است که الحمد لله علی الایمان بوجوب وجوده و زاهدانه عمل را بکون مقید  
 بحد و با و مطلقا لایکون له بلا مقیدانه و وجود چو مقید بحد و بنا شد مطلق  
 بنا شد که وجود و موقوف بنا شد بر مقیدات ناچار مطلق خواهد بود لا بشرط شیخ  
 که هیچ یک از مقید و عموم و مشروط بنا شد و مقیدات بشرط ظهور و  
 باشد در شرط نه شرط وجود و فی حد ذاته و نراعی که میان شیخ رکن الدین علاء الدوله

۱۵۰  
 بوی مدنی در شرح شیخ  
 دایمی در عبادت تا شیخ  
 از این معنی شیخ رکن الدین علاء الدوله  
 نوی سران بود که در معنی مطلق  
 مکتوب که شیخ علاء الدوله نوشته است